

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، زمستان ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۸، ص ۱۰۰-۸۱

ابن ابی العوجا و امام صادق(ع)

دکتر طاهره عظیم‌زاده طهرانی*

عبدالکریم بن ابی العوجا، یکی از افرادی است که در سده دوم هجری/هشتم میلادی به زندیق معروف بودند. وی بدون ترس، در مراکز مقدس مسلمانان حاضر شده، به اظهار عقاید خود می‌پرداخت. گفت و گوهای او با امام صادق(ع) و شاگردان ایشان، شیوه استدلال جعفر بن محمد(ع) را با کسانی که به آفریدگار اعتقاد نداشتند، نشان می‌دهد. این مقاله علاوه بر بیان عقاید و مسلک ابن ابی العوجا، به بررسی گفت و گوهای او با امام صادق(ع) می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: امام صادق(ع)، عبدالکریم بن ابی العوجا، زناقه، دهربیون، ابن مقفع.

* عضو هیأت علمی دانشکده الهیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.

مقدمه

عبدالکریم بن ابی العوجا^۱، از زندیق‌های مشهور سده دوم هجری بود و در زمرة تمیم بصره و از قبیله بکربن وائل شمرده می‌شد.^۲ پدرش قریظ بن حجاج، پس از آن که در بین قوم خود به قتل متهم شد، به خراسان رفت و در آن جا به ابی العوجا مشهور گردید.^۳ وی در زمان فعالیت‌های ابومسلم، جاسوس دوجانبه بود و با هر دو گروه مروانیان و عباسیان ارتباط برقرار کرد، به همین علت متهم گردید و به قتل رسید.^۴

عبدالکریم، شاگرد حسن بصری (د: ۷۲۸/۵۱۱م) بود، ولی از آن جا که در سخنان حسن بصری در باب «جبر و اختیار» تناقض‌هایی مشاهده کرد، از او جدا گردید.^۵ وی به شهرهای مکه، مدینه و سرانجام کوفه سفر کرد. علت رفتن او به کوفه دقیقاً روشن نیست، اما گفته شده است که چون جوانان و خردسالان را فریب می‌داد، مورد تهدید عمرو بن عبید، متکلم مشهور، (د: ۷۶۱/۵۱۴م) قرار گرفت و ناگزیر به کوفه گریخت.^۶ والی کوفه، ابوععفر محمد بن سلیمان او را دستگیر کرد و در سال ۱۵۵/۵۱۷م به قتل رساند.^۷ بلاذری، علت قتل او را بی‌احترامی به قرآن، مسخره کردن نماز و به کار بردن کلمات زندیق‌ها ذکر کرده است.^۸

سخنانی بین امام صادق(ع) و ابن ابی العوجا رد و بدل گردید که در منابع متقدم شیعه، چون اصول کافی از کلینی (د: حدود ۹۳۹/۵۳۲م)، توحید از شیخ صدوق (د: ۹۹۱/۵۳۸م)، امسالی از سید مرتضی (د: ۱۰۴۴/۵۴۳م)، احتجاج از طبرسی (د: ۱۱۶۴/۵۵۶م) و نیز در آثار شیخ مفید (د: ۱۰۲۲/۵۴۱م) و شیخ طوسی (د: ۱۰۶۷/۵۴۶م) آمده است.

عقاید ابن ابی العوجا

ابن ابی العوجا در تاریخ، به فردی دهری^۹، ملحد^{۱۰} و بیش از همه زندیق^{۱۱} مشهور است. زندیق در گستره زمانی، معانی گوناگونی داشته است.^{۱۲} این کلمه، پیش از اسلام در

ایران و عربستان رواج داشت و غالباً به پیروان مانی گفته می‌شد. به نظر می‌رسد که اعراب حیره، سبب آشنایی عرب‌ها با زندیق‌ها شده بودند. جالب توجه این‌که اغلب مخالفان پیامبر(ص) در مکه به زندقه منسوب بوده‌اند.^{۱۳} در سده‌های نخست اسلامی هم «زندیق» غالباً به پیروان مانی گفته می‌شد. مهدی عباسی (خلافت ۱۶۹ - ۷۸۴/۵/۱۵۸) م)، مهم‌ترین وظیفه خود را مبارزه با زندیق‌ها می‌دانست. وی آنان را کسانی خوانده است که مردم را به اموری فریبینده با ظاهري بس آراسته و نیکو دعوت می‌کنند.^{۱۴}

در این زمان، زندیق در دو معنای عام و خاص به کار رفته است:

۱. زندیق خاص، همان پیروان مانی بودند که بی‌اعتقادی آنها ناشی از حیرت و تردید در مبدأ و غایت وجود بود و جنبه‌ای عقلی و فلسفی داشت. این گروه از زندیق‌ها تا حدودی تحت نفوذ فلاسفه یونان قرار گرفتند، ابن مقفع، وراق و ابن راوندی در این دسته قرار گرفته‌اند.

۲. زندیق به معنای عام، کسانی بودند که اهل ادب و شعر بودند و ظاهراً به دین اسلام علاقه نداشتند. بی‌اعتقادی آنها برای رهایی از قید تکلیف شرعی بود که برخی از خلفای اموی، چون یزید بن معاویه و ولید بن یزید و نیز بعضی از شاعران اوایل عصر عباسی، مثل ابونواس و بشار بن برد، بدان فکر تمایل داشتند و در حقیقت بازگشت به عقاید دهربیه و معطله عهد جاهلیت عرب بوده است.^{۱۵}

در پاسخ به این سؤال که «ابن ابی العوجا جزء کدام فرقه از زنادقه بوده است؟»، ابن الندیم او را از رؤسای مانوی دانسته^{۱۶} و مقدسی^{۱۷} هم وی را از مانویان شمرده است. زرین کوب، در یک کتاب، او را از مانویه دانسته که با زندیق اعراب جاهلی تفاوت بسیاری دارند^{۱۸} و در کتاب دیگر خود^{۱۹} آورده که ابن ابی العوجا ظاهراً زندیقی از نوع اهل مجون بوده است.^{۲۰} هر چند بعضی از مؤلفان، وی را به داشتن گرایش‌های مانوی متهم کرده‌اند؛

۱. مجون و ماجن به کسی گفته می‌شود که ترسی از کاری که انجام می‌دهد و آنچه درباره او می‌گویند ندارد. همچنین به کسی که مرتکب کارهای فضایح و کارهای قبیح و نابسته می‌شود، کم حیا.

در واقع، او درباره دین و اخلاق لایالی بوده که شیوه زندگی ظرفای دربار خلفا را نشان می‌دهد.^{۲۱}

براساس این توصیف‌ها و نیز آنچه از احتجاج‌های او بر می‌آید، در بعضی موارد، عقاید او با طریقه ثبویه و مانویه مطابقت نداشته و اغلب گرایش‌های دهری را آشکار می‌کند.^{۲۲} یعنی او را به عقاید زنادقه نوع دوم که اندیشه‌های لایالی‌گری و دهری داشته‌اند، نزدیک می‌کند، زیرا مانویان، جهان را مبتنی بر دو اصل ازلی نور و ظلمت می‌پنداشتند، مردم را به ترک دنیا دعوت می‌کردند و به نوعی معاد اعتقاد داشتند؛^{۲۳} در حالی که دهربیون، لذات جسمانی را توصیه می‌کردند؛ براساس اعتقاد به نوعی اصالت ماده، نفس رامادی و جسمانی می‌شمردند و به چیزی جز ماده قائل نبودند و حشر و معاد را نیز انکار می‌کردند.^{۲۴} عقاید ابن ابی العوجا، با توجه به بحث‌هایی که با امام صادق(ع) داشته – و در ادامه به آن می‌پردازیم – به این گروه نزدیکتر است. شعر بشار بن برد (د: ۷۸۳/ھ۱۶۷)، از دوستان ابن ابی العوجا و یکی از زنادقه نیز این نظر را تأیید می‌کند.

قل لعبد الكرييم بابن ابى العو	جاء بعت الاسلام بالكفر مرقا
لاتصلى و لاتصوم فان صمت	بعض النهار صوماً دقينا
لاتبالي اذا اصبت من الخمر	عيقاً الاتكون عتيقا
ليت شعرى غداء حيلت	في الجند حنيفا حيلت ام زنديقا ^{۲۵}

عبدالکریم ابن ابی العوجا در گفتگوها و سخنان متعدد، به رد خداوند و مخلوق بودن انسان معتقد بود. او پیامبر(ص) را قبول نداشت، ولی سؤالاتی درباره آن حضرت مطرح نساخت؛ با آن که امام صادق(ع) از او خواست که اگر درباره پیامبر و کار او شک دارد، سؤال کند، جوابی نداد^{۲۶} و در واقع عقل او در شخصیت پیامبر(ص) متحیر و درمانده بود. وی به خصلت‌های نیکوی پیامبر اشاره می‌کرد، ولی ترجیح می‌داد که این بحث را رها کند و به مطالب دیگر پردازد.^{۲۷} ابن ابی العوجا در صدد بود، که با جستجو در موارد متناقض قرآن، آن را رد کند. وی همچنین منتقد حج و قوانین دیگر اسلام بود. علی‌رغم

این عقاید، گاه به اسلام تظاهر می‌نمود؛ از این رو سید مرتضی امثال او که با تظاهر به اسلام، در نهان مقاصد باطنی خود را اجرا می‌کردند، برای اسلام و مسلمانان خطری بزرگ داشته است.^{۲۸} گفته شده که گاهی نماز می‌خواند و علت آن را عادت بدن و رسم شهر و نیز ارضای خانواده و فرزندان می‌دانست،^{۲۹} ولی قطعاً به ماوراء الطبیعه اعتقاد نداشت.^{۳۰} وی هنگامی که یقین کرد کشته خواهد شد، اعلام کرد چهارهزار حدیث جعل و وارد متون اسلامی کرده؛ به گونه‌ای که حرام را حلال و حلال را حرام جلوه داده است.^{۳۱}

ابن ابی العوجا ظاهری آراسته داشت، کلامش فصیح، ولی تند و تیز بود؛ از این رو مردم از همنشینی با او خودداری می‌کردند. طرفداران وی به دفاع از او برخاسته یا او را مدح کرده‌اند. ابن مفعع از مداعان وی شمرده شده که شعری نیز در رثای او سروده است.^{۳۲} البته متن شعر ابن مفعع نشان می‌دهد که پس از مرگ ابن ابی العوجا سروده شده است، اما با توجه به این که ابن مفعع حدود سال ۱۴۲/۵۷۵۹ م درگذشته است، ممکن نیست که این شعر را برای مرگ ابن ابی العوجا (م: حدود ۱۵۵^{۳۳}) سروده باشد.

ابن ابی العوجا برای محکوم کردن امام صادق(ع) بارها نزد ایشان می‌آمد و با امام بحث‌هایی انجام می‌داد. امام صادق(ع) پس از مباحثات متعدد با او، اعلام کرد که [وی] نسبت به اسلام، کور دل است و مسلمان نمی‌شود.^{۳۴}

گفت و گوی امام صادق(ع) و ابن ابی العوجا

زمان و چگونگی آشنایی امام صادق(ع) با ابن ابی العوجا مشخص نیست. اغلب گفت و گوهای امام صادق(ع) با او در مکه بوده؛ بنابراین به نظر می‌رسد که ابن ابی العوجا در موسم حج به مکه رفته و با امام(ع) سخن گفته است. مواردی نیز وجود دارد که شاگردان امام صادق(ع) سؤال ابن ابی العوجا را نزد امام مطرح کرده و جواب آن حضرت را به او رسانده‌اند.

نخستین و مهم‌ترین بحث‌های او با امام ششم(ع) درباره پروردگار بوده است. در ایام

حج، هنگامی که ابن ابی العوجا، امام صادق(ع)، ابن مقفع و فرد دیگری در مسجدالحرام نشسته بودند و ابن مقفع از دانش امام صادق(ع) سخن گفت، ابن ابی العوجا برای این که اثبات کند ابن مقفع نادرست می‌گوید و جعفر بن محمد(ع) دارای آن عظمت علمی که ابن مقفع می‌پندارد، نیست، تصمیم گرفت با امام بحث کند و ایشان را بیازماید، برای همین به نزد امام آمد و این صحبت‌ها در روزهای بعد نیز ادامه یافت. سؤال ابن ابی العوجا از امام این بود که اگر خدایی هست چرا بی‌واسطه، خود را به مردم نشان نمی‌دهد و آنها را به پرستش خود نمی‌خواند تا حتی دو نفر از مردم با هم اختلاف نکنند؟ امام(ع) با ایراد به این دیدگاه، فرمودند: قدرت خداوند در طبیعت نمایان است و ابن ابی العوجا با مراجعه به خویش قدرت او را خواهد یافت و در به وجود آمدن، مرگ، پیری، شادی، خشم و حالت‌های دیگر، وجود او دیده می‌شود.^{۲۵}

روز دیگر ابن ابی العوجا به مجلس امام آمد، این بار امام با تشویق او به سؤال فرمودند: من در پرسش را به روی تو باز می‌کنم و از او خواستند که بیان کند اگر ساخته شده بود، چگونه بود؟ وی با ذکر ویژگی‌های مصنوعات (ساخته شده‌ها)، به ابعاد دراز، پهن، گرد... اشاره می‌کند. امام می‌فرماید: اگر برای مصنوع، صفتی جز این‌ها ندانی، باید خودت را هم مصنوع بدانی، زیرا همین ویژگی‌ها در وجود تو نیز دیده می‌شود.

نکته جالب توجه، روش امام(ع) در بحث است؛ آن‌جا که ابن ابی العوجا می‌گوید که این سؤال را هیچ کس پیش از تو نپرسیده و کسی بعد از تو هم نخواهد پرسید. امام می‌فرماید: فرضأً بدانی در گذشته از تو نپرسیده، از کجا می‌دانی که در آینده هم نمی‌پرسند. ایشان با این سخن، کوتاه فکری‌ها و پیش‌داوری‌های نادرست که بسیاری از مردم به آن گرفتارند، محکوم می‌کند. در این‌جا امام(ع) با استفاده از تمثیل در استدلال خود، مطالب را به صورت تجربی تبیین می‌فرماید: بگو بدانم اگر تو کیسهٔ جواهری داشته باشی؛ در حالی که جواهر را ندیده و نمی‌شناسی و کسی بگوید در کیسهٔ تو اشرفی است و تو بگویی نیست و او بگوید اشرفی را برای من تعریف کن و تو اوصاف آن را ندانی، آیا تو

می‌توانی ندانسته بگویی اشرفی در کیسه نیست؟ گفت: نه. امام فرمود که وسعت جهان هستی از کیسهٔ جواهر بزرگ‌تر است شاید در این جهان مصنوعی باشد، تو که صفت مصنوع و غیرمصنوع را نمی‌دانی، چگونه می‌توانی وجود آن را انکار کنی؟ ادامه بحث در روز سوم مطرح شد. این بار ابن‌ابی‌العواجا از امام پرسید: دلیل بر حدوث اجسام چیست؟ ظاهراً مقصود او بحث مشهور «حدوث و قدم» ماده بود که بحث‌های دامنه‌داری بین دانشمندان طبیعی و علمای مسلمان به وجود آورده بود. امام(ع) دلیل حدوث اجسام را تغییر شکل، بزرگ و کوچک شدن، و انتقال آنها به حالت دیگر ذکر کردند، زیرا اگر جسمی قدیم باشد، نابود و متغیر نمی‌شود و دو صفت از لی و عدم با حدوث قدم با هم در یک چیز جمع نمی‌گردد. عبدالکریم فرض را بر این می‌گذارد که اگر اجسام همه به کوچکی خود باقی بمانند، چگونه به حدوث آنها استدلال می‌کنی؟ امام در اینجا بر توجه به واقعیت تأکید می‌کنند و این که فرض خیالی درست نیست، زیرا بحث ما درباره همین جهان موجود است نه جهان دیگر. اگر این جهان را برداریم و جهان دیگری جای آن بگذاریم، این جهان نابود شده و همین نابود شدن و به وجود آمدن جهان دیگر، دلالت بر حدوث دارد. البته در آن حالت هم امام پاسخ او را می‌دهد.^{۴۶}

سال بعد دوباره ابن‌ابی‌العواجا به مکه آمد و امام(ع) از او پرسید: آیا به عقاید قبلی خود باقی است و چون جواب شنید که بله، در برابر ابن‌ابی‌العواجا که می‌خواست بحث را شروع کند، فرمود: در حج جدال نیست. امام با این سخن نشان داد که او در صدد یافتن حقیقت نیست، بلکه به مجادله می‌پردازد و سخنی فرمود که سال قبل نیز در جلسه اول، بحث با ابن‌ابی‌العواجا را با آن سخن شروع کرده بود: «اگر حقیقت و فرجام کار چنان باشد که تو گویی - در صورتی که چنین نیست - ما هر دو در آخرت پیروزیم. اما اگر وضع چنان باشد که ما می‌گوییم - و این چنین نیز هست - آن‌گاه ما در سرای دیگر نجات یابیم و تو هلاک شوی». ^{۴۷}

دکتر زرین کوب این سخن حکمت‌آمیز را صورتی از بیان معروف پاسکال،^۱ دانشمند فرانسوی، دانسته است که حکمای اروپا «شرطیه پاسکال»^۲ خوانده‌اند؛ در حالی که قرن‌ها پیش از پاسکال، امام صادق(ع) آن را مطرح کرده و مسلمانان با آن آشنا بوده‌اند.^۳

در روایت دیگر آمده است که در هنگام مراسم حج، ابن ابی العوجا، ابن طالوت، ابن اعمی، ابن مقفع و چند تن از زندیقان در مسجدالحرام گرد آمده بودند، امام صادق(ع) نیز حضور داشتند. آن گروه از ابن ابی العوجا خواستند نزد امام رفته و با بحث‌های خود او را محکوم و رسوا کند. زمان این بحث دقیقاً مشخص نیست؛ ممکن است پس از بحث قبلی بوده باشد، زیرا در آن هنگام ابن ابی العوجا چهره امام را نمی‌شناخت. آن‌چه مشخص است این که این بحث‌ها پیش از سال ۱۴۲ هـ (تاریخ مرگ ابن مقفع) بوده است. ابن ابی العوجا ابتدا از امام پرسید: آیا اجازه پرسش به من می‌دهی؟ هر که عقده‌ای در دل دارد باید بیرون اندازد. امام به او اجازه می‌دهد که از هرچه می‌خواهد سؤال کند. وی از مسخره و غیر حکیمانه بودن حج و دور خانه خدا گشتن، سخن می‌گوید. امام پس از بیان حکمت حج به خداوند کعبه اشاره می‌کند. ابن ابی العوجا می‌پرسد: چرا خدا غایب است؟ امام جواب می‌دهد: چگونه غایب است کسی که همراه خلق خود شاهد و گواه است و از رگ گردن به آنها نزدیک‌تر است.^۴

ابن ابی العوجا که خداوند را جسم تصور می‌کرد، پرسید که چگونه خدا می‌تواند هم در آسمان باشد و هم در زمین. امام در پاسخ فرمود: تو او را مخلوق در نظر گرفتی که چنین سؤالی می‌کنی؛ در حالی که هیچ‌جا از خدا خالی نیست و هیچ‌جا او را فرانگیرد و هیچ مکانی نزدیک‌تر از مکان دیگر نیست.^۵ بار دیگر درباره بی‌نیازی خداوند از امام(ع) سؤال کرد و امام پاسخ او را داد.^۶ امام حتی او را به نامش توجه داد و پرسید کریم کیست که تو بنده او می‌باشی؟^۷ اما این بحث‌ها سبب نشد که ابن ابی العوجا از عقاید خود دست بردارد؛

i. Pascal.

ii. Paride Pascal.

وی هم چنان به تکرار سخنان گذشته خود می‌پرداخت. روزی در حالی که بین محرب و منبر پیامبر در مسجدالنبی نشسته بود و با دوستانش بحث می‌کرد به انکار خداوند پرداخت. در این هنگام مطالب او به گوش مفضل بن عمرو رسید و وی نتوانست تحمل کند و به او خطاب کرد که ملحد شده‌ای! در پاسخ او ابن ابی العوجا از شیوه برخورد امام صادق(ع) با خودش یاد می‌کند که چگونه این سخنان را شنیده و دشنام نداده و «او صاحب حلم و رزانت و خداوند عقل و متنانت است. او را طیش و سفاهت و غصب از جا به در نمی‌آورد. گوش می‌دهد سخنان ما را و می‌شنود حجت‌های ما را تا آن که ما آنچه در خاطر داریم، می‌گوییم و گمان می‌کنیم که حجت خود را بر او تمام کرده‌ایم». آن گاه با استدلال مختصر و محکم، کلام ما را پاسخ می‌دهد.^{۴۳}

پس از این صحبت‌ها، مفضل نزد امام صادق(ع) رفته و امام، شیوه صحیح استدلال کردن را به او آموخت می‌دهند. روش استدلالی امام در این جلسه‌ها، تمثیلی و با تکیه بر عقل و علوم طبیعی بوده است. امام، کسانی که مدبر عالم را تکذیب کرده و وجود آفات و شرور عالم را دست‌آویزی برای انکار خالق و تدبیر و حکمت او تلقی می‌کنند هم‌چون کورانی توصیف کرده که داخل خانه‌ای شده که در نهایت استحکام و نیکوبی بنا شده باشد و در آن فاخرترین فرش‌ها گسترده باشد و همه نیازمندی‌های انسان، از انواع خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشاش و... در آن مهیا کرده باشند و هر چیزی را در محل خود قرار داده باشند، چون آنها وارد آن خانه شده و کورانه پا زنند در برابر ظرفی یا چیزی که در جای خود گذاشته شده و آنها ندانند برای چه در آن موضع گذاشته شده و برای چه مهیا شده، به خشم آمده و بنا کننده سرا و سرا را مذمت کنند.^{۴۴}

به نظر می‌رسد پافشاری ابن ابی العوجا بر عقایدی که بارها مورد انتقاد قرار گرفته و پاسخ آن را یافته است، او را در حضیض ذلت روح قرار می‌دهد و این پستی روح، جایی به نهایت خود می‌رسد که قدرت خداوندی خود را در تولید کرم و در کثافت خود می‌بیند و گمان می‌کند که او هم خالق کرم‌هاست، امام صادق(ع)، با چند سؤال خدابنده‌اری او را در

هم می‌شکند: آیا خالق هر چیزی، مخلوق خود را نمی‌شناسد؟ و او می‌گوید: بلی، حال مرد وزن آنها و عمر هر یک را برای ما بازگو.^{۴۵}

وی دربارهٔ قرآن نیز با امام صادق(ع) گفت و گو کرده است. او در صدد بود که جایگاه قرآن را در قلب مردم متزلزل سازد؛ از این رو با چهار تن از دوستانش در صدد نقض قرآن برآمدند و قرار گذاشتند که در سال آینده در مکه جمع شوند و ربع قرآن را نقض و باطل سازند و بدین وسیله کل قرآن باطل گردد؛ اما سال بعد که دور هم جمع شدند، از ناتوانی خود صحبت می‌کردند، امام صادق(ع) بر آنها گذشت و آیه «قل لئن اجتمعوا الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله» را تلاوت فرمود.^{۴۶}

ابن ابی العوجا در خصوص آیه «کلما نضجت جلوه‌هم بدلتا هم جلوه‌ا غیرها» (نساء/۵۶) از امام صادق(ع) پرسید: چه می‌گویی دربارهٔ این آیه که «هرگاه پوستشان بسوزد، پوستی دیگر بر آنها بپوشانیم تا همواره عذاب را بچشند»، گناه پوست دیگر چیست؟ حضرت فرمود: وای بر تو! آن پوست دوم، همان پوست نخستین است در صورتی که همان پوست اول نیست. آن گاه امام مثالی می‌زند تا به فهم او نزدیک‌تر باشد: اگر کسی خشت خامی را بشکند و خاک آن را در قالب بریزد و خشت دیگری بزند، این خشت دوم همان خشت اول است، ولی خشت اول هم نمی‌باشد؛ همین گونه است بدن انسان.^{۴۷}

ابن ابی العوجا، سعی می‌کرد که در قرآن تناقض بیابد. روزی از هشام بن حکم پرسید آیا خدا حکیم است و چون شنید بله، گفت: پس از قول «فانکحوا ما طاب لكم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ان لاتعدلوا فواحده» (نساء، ۳)، خبر بد: اگر این آیه فرض است با آیه «لن تستطعوا ان تعدلوا بين النساء و لو حرستم...» (نساء، ۱۲۹) تناقض دارد. خداوند که حکیم است این گونه سخن نمی‌گوید. هشام برای به دست آوردن پاسخ امام صادق(ع)، به مدینه رفت و امام فرمود: آیه «فانکحوا ما طاب...»، یعنی در نفقه ولیکن آیه «ولن تستطعوا»، یعنی در مودت و دوستی.^{۴۸}

یکی از سوالات ابن ابی العوجا از امام(ع) دربارهٔ گونه‌های مختلف مرگ مردم بود.

امام(ع) جواب دادند: اگر علت مرگ مردم یکی بود، مردم این بودند تا علت بباید و خداوند دوست ندارد مؤمن چنین حالتی داشته باشد و از مرگ غافل باشد.^{۴۹}

مسئله دیگری که ابن ابی العوجا مطرح کرد، درباره ارث زن بود که هنوز نیز مورد سؤال می‌باشد؛ وی پرسید: چرا زن که ضعیف است یک سهم دارد و مرد قوی، دو سهم؟^{۵۰} امام فرمودند: زیرا اسلام جهاد و سربازی را از زن برداشت؛ مهر و نفقة را بر مرد لازم شمرده است و در بعضی جنبایات اشتباهی که خویشاوندان خاطی باید دیه پردازند، زن از مشارکت با دیگران در پرداخت دیه معاف شده است؛ از این رو، سهم زن در ارث از مرد کمتر است.

نتیجه

ابن ابی العوجا، از زندیق‌های معاصر با امام صادق(ع) بود. او به ماوراء الطیعه و معاد اعتقاد نداشت. همچنین، وی به لابالی‌گری و دهربالی‌گری گرایش داشت. علی‌رغم آن که ابن ابی العوجا سعی کرده است که استدلال‌های فلسفی و کلامی ارائه دهد؛ در واقع بحث‌های او عقلانی و برای یافتن حقیقت نبوده، بلکه از تعصّب به عقاید گذشته ناشی می‌شده است. با این همه، امام صادق(ع) از بحث با او خودداری نکردند؛ به وی آزادی اظهار عقیده، حتی عقاید متعصبانه و غرض آسود را دادند؛ او را به سؤال کردن تشویق و از این که گره و نکته‌ای در ذهن او مبهم باقی بماند جلوگیری کردند؛ شیوه بحث او (خبر دادن از آینده) و این که هیچ کس این سؤال را نمی‌کند، غلط دانستند، زیرا او از آینده خبر ندارد؛ و به جای بحث‌های پیچیده و استفاده از اصطلاحات {مشکل علمی}، با آوردن نمونه‌های تجربی و تمثیلی و نیز ارائه استدلال منطقی به پاسخ پرداختند. این شیوه، ابن ابی العوجا را به تمجید از امام واداشت و او به عقل و میانست و سخنان معجزه‌آسای آن حضرت اعتراف کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. به نام‌های محمد بن ابی العوجا، ر.ک: اسماعیل بن عمر ابین کثیر، البدایه و النهایه، تحقیق علی شیری (بیروت، دارالحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸)، ج ۱۰، ص ۱۲۱ و همچنین به نعمان بن ابی العوجا نیز او را خوانده‌اند، ر.ک: ابن الندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمد رضا تجدد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۶۰۱.
۲. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف (دمشق، دارالیقظه العربیه، ۱۹۹۸)، ج ۳، ص ۱۰۵.
۳. مؤلف نامعلوم، اخبار الدوّلة العباسیه (بیروت، دارالطّلیعه، بی‌تا)، ص ۳۸۹.
۴. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۷۵.
۵. صدوق، توحید (قم، جماعت المدرسین، ۱۳۷۸)، ص ۷۵۳؛ احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج (النجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶/۱۹۶۷) ج ۷، ص ۷۴.
۶. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان (بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰/۱۹۷۱)، ج ۴، ص ۵۲.
۷. محمد بن یعقوب الکلینی در اصول کافی (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸) ج ۱، ص ۷۸ و صدوق در التوحید، (قم، جماعت المدرسین، ۱۴۰۴) ص ۲۹۸ توشه‌اند که پس از صحبت با امام صادق(ع) در هنگام حج دچار دردی در ناحیه شکم گردید و بعد در گذشت، ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، پیشین، ج ۴، ص ۵۲ تاریخ مرگ او را در سال ۱۶۰ هذکر کرده است.

۸. بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۶.
۹. مفضل بن عمرو، توحید مفضل (تهران، صدر، بی‌تا)، ص ۱۰۹؛ محمدباقر مجلسی، بخار الانوار (بیروت، الوفاء، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م)، ج ۱۱۰، ص ۳۴۳.
۱۰. محمدبن عمر الرازی، المحسن فی علم اصول الفقه (الریاض، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامی، بی‌تا)، ج ۴، ص ۳۶.
۱۱. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوك (بیروت، الاعلمی، بی‌تا)، ج ۷، ص ۳۸۷؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ (بیروت، دارالحیاء للتراث، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۹م)، ج ۴، ص ۳۸۷.
۱۲. زندیق در اصل کلمه‌ای فارسی است که در سده‌های دوم تا چهارم/هشتم تا دهم میلادی، معانی گوناگونی یافت، ر.ک: جواليقى، المعرب (تهران، ۱۹۶۶م)، ص ۱۱۶۷؛ مرتضی عسکری، صد و پنجاه صحابی ساختگی، ترجمه محمد سردارنیا (تهران، کوکب، ۱۳۶۱)، ص ۲۹-۳۰؛ حسین عطوان، الزندقة و الشعوبیه (بیروت، دارالجبل، بی‌تا)، ص ۱۲-۱۳. البه وجود زنادقه دست‌آویزی برای سیاستمداران گردید که مخالفانشان را به این نام بخوانند، برای همین نمی‌توان همه کسانی که مورد این اتهام واقع شده‌اند «زنديق» دانست.
۱۳. محمدبن حبیب البغدادی، المنمق فی اخبار قریش، (بی‌جا، عالم الكتب، بی‌تا) ص ۳۸۸؛ عباس زریاب، سیره رسول الله (تهران، سروش، ۱۳۷۰)، ص ۱۳۶.
۱۴. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۴۳۳.
۱۵. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ص ۴۲۷؛ همو، کارنامه اسلام (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ص ۱۰۴ و نیز ر.ک: عباس زریاب، «ابن متفع»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۶۷.
۱۶. ابن النديم، پیشین، ص ۶۰۱.

۱۷. مطهر بن الطاهر المقدسی، *البده و التاریخ* (القاهره، مکتبة ثقاۃ الدینیه، بی تا)، ج ۱، ص ۹۰.
۱۸. زرین کوب، کارنامه اسلام، پیشین، ص ۱۰۴.
۱۹. زرین کوب، *تاریخ مردم ایران کشمکش با قدرتها*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷) ص ۵۳۰.
۲۰. ر.ک: ابن منظور، *لسان العرب*، (قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵)، ج ۱۳، ص ۴۰۰.
۲۱. همان، ص ۷۵.
۲۲. جلالی «ابن ابی العوچا»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، ص ۶۸۹.
۲۳. ابن النديم، پیشین، ص ۵۸۴-۹.
۲۴. عبدالحسین زرین کوب، *با کاروان اندیشه* (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ص ۴۱.
۲۵. شریف مرتضی، *اماکن المرتضی* (قم، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی التجفی)، ۱۳۲۵ (۱۹۰۷ق)، ص ۹۶۹۵؛ به عبدالکریم بن ابی العوچا بگو اسلام را به کفر فروختی و از دین خارج شدی؛ نماز نخوان و روزه نگیر و اگر روزه گرفتی، اندکی از روز را روزه بدaran. اهمیت نده هنگامی که به شراب کهنه دسترسی پیدا کردی، مگر این که آزاد نباشی. ای کاش می دانستم صبح روزی که بین سپاه بودی، آیا یکتاپرست بودی و یا زندیق بودی. این شعر را ابن حجر در *لسان المیزان*، پیشین، ج ۴، ص ۵۲، به صورت دیگر نوشته است.
۲۶. شیخ مفید، *الارشاد فی حج علی العباد* (بی جا، دارالمفید، ۱۴۱۳)، ج ۲، ص ۲۰۱.
۲۷. مفضل بن عمرو، پیشین، ص ۷-۸.
۲۸. شریف المرتضی، پیشین، ص ۸۸.
۲۹. بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۶.
۳۰. مرتضی مطهری، *خدمات متقابل اسلام و ایران* (قم، صدر، ۱۳۷۱)، ص ۴۰.
۳۱. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۲۹۹؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۹؛ ابن جوزی، *المتنظم فی*

تاریخ الامم و الملوك (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ھ/۱۹۹۲م)، ج ۸، ص ۱۸۴؛ بلاذری،

پیشین، ج ۳، ص ۹۶؛ شریف المرتضی، پیشین، ج ۱، ص ۸۸

۳۲. ابن خلکان، وقایات الاعیان و انباء اباء الزمان، حققه احسان عباس، (بیروت،

دارصادر، ۱۹۷۰م) ج ۳، ص ۴۷۹

۳۳. شعر ابن مقفع این است:

رزئنا ابا عمر ولا حی مثله
ظلہ ریب الحادثات بمن فجع

ذوی حله ما فی انسداد لها طمع
فان تک قد فارقتنا و تركتنا

امنا کل الرزایا من الجزع
فقد جر نفعا فقدنا لک اننا

MSC: مصیبت ابا عمر را دیدیم، هیچ زنده‌ای مثل او نیست. اختیار وقوع حوادث با خداست. اگر
ما را رها کردی طمع دوستان در شما تمام نمی‌شود. از دست دادن تو این سود را برای ما
داشت که در هیچ مصیبی بی‌تابی نکنیم شریف المرتضی، پیشین، ص ۹۵.

۳۴. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۷۸.

۳۵. همان، ج ۱، ص ۹۶.

۳۶. همان، ص ۷۶۷.

۳۷. همان، ص ۷۵ و ۷۸؛ احمد بن علی الطبرسی، الاحتجاج، (النجف، دارالنعمان،

۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م) ج ۲، ص ۷۵.

۳۸. زرین کوب، کارنامه اسلام، پیشین، ص ۱۰۲.

۳۹. در خبر صدوق سخن از این مقفع نیست، بلکه فقط نوشته است: «فجلس اليه فی
جماعه من نظرانه»، صدوق، التوحید، پیشین، ص ۲۵۴. همو، من لا يحضره الفقيه (قم، جامعه
المدرسين، ۱۴۰۴ق)، ج ۲، ص ۷۴۹؛ الفضل بن الحسن الطبرسی، اعلام الورى باعلام الهدى
(قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷ق)، ج ۱، ص ۵۴۷؛ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۱؛ محمد بن

- على الكراحي، *كتنز الفوائد* (قم، مكتبة المصطفوي، ١٤١٠ق)، ص ٢٢٠.
- ٤٠ . كليني، پيشين، ج ١، ص ١٧١؛ صدوق، توحيد، ص ٢٥٤.
- ٤١ . ابوالقاسم الموسوى الخوبي، *معجم الرجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة* (تحقيق لجنة التحقيق) (بى جا، بى نا، ١٤١٣ق) ج ٤٠، ص ١٨٠.
- ٤٢ . ابن شهرآشوب، *مناقب آل أبي طالب* (النجف، الحيدريه، ١٣٧٦ق/١٩٥٦م)، ص ٧٨٠.
- ٤٣ . مفضل، پيشين، ص ٩-١٠؛ عباس القمي، *الأنوار البهية في تواریخ الحجج الالهیه* (قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤١٧ق)، ص ١٥٨.
- ٤٤ . مفضل، بن عمرو، پيشين، ص ١٤.
- ٤٥ . صدوق، توحيد، پيشين، ص ٢٩٥؛ ابو جعفر محمد الطوسي، *اختيار معرفة الرجال معروف برجال الكثسي* (قم، آل البيت، ١٤٠٤ق)، ج ٢، ص ٤٣٠؛ شیخ طوسي در این کتاب از قول ابو جعفر احوال مؤمن الطاق عنوان کرده که جواب پرسش را امام(ع) به او دادند. همچنین رک: ابوالقاسم موسوى الخوبي، پيشين، ج ١٨، ص ٤٠-٣٩.
- ٤٦ . مفضل بن عمرو، پيشين، ص ٦؛ احمد بن على الطبرسى، پيشين، ج ٢، ص ٤٢؛ قطب الدين الرواندي، *الخرائج و الجرائح* (قم، مؤسسه الامام المهدى، بى تا)، ج ٢، ص ٧١.
- ٤٧ . شیخ طوسي، الامالي، (قم، دارالثقافة، ١٤١٤ق) ص ٥٨١.
- ٤٨ . همو، *تهذيب الأحكام*، التحقيق حسن الخرسان (دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٥)، ج ٧.
- ٤٩ . المحقق البحرياني، *الحدائق النافرة*، (قم، جماعة المدرسين، ١٤٠٩)، ج ٢٤، ص ٥٨٩.
- ٥٠ . ابن شهرآشوب، پيشين، ص ٢٨٠.
- ٥١ . طوسي، *تهذيب الأحكام*، پيشين، ج ٩، ص ٢٧٤؛ على بن عيسى الاربلي، *كشف الغمة في معرفة الانمه* (بيروت، دارالاضواء، ١٤٠٥ق/١٩٨٥م)، ص ٢١٧؛ محمد بن الحسن

الحر العاملی، الوسائل الشیعیه (بیروت، دار احیاء التراث العربی)، ج ۲۴، ص ۹۳.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل فی التاریخ*، حققه و ضبط اصوله و علق حواشیه علی شیری (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۹م).
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *المتنظم فی تاریخ الاصم و الملوک*، تحقيق محمد عبدالقدار عطا و مصطفی عبدالقدار عطا (بیروت، دار الكتب العلمیة، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م).
- ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد، *لسان المیزان*، الطبعه النانیه (بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق/۱۹۷۱م).
- ابن خلکان، شمس الدین احمد، *وفیات الاعیان و انبیاء ابناء الزمان*، حققه احسان عباس، (بیروت، دار صادر، ۱۹۷۰م).
- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، التحقیق لجنة من اساتذة النجف الاشرف، (النجف، الحیدریه، ۱۳۷۶ق/۱۹۵۶م).
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایه و النهایه*، تحقيق علی شیری (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸).
- ابن الندیم، محمد بن اسحاق، *کتاب الفهرست*، ترجمه و تحقيق محمد رضا تجدد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶).
- الاربیلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة فی معرفة الانس* (بیروت، دارالضواء، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م).
- البحرانی، یوسف، *الحدائق الناضرة فی احكام العترة الطاهرة*، تحقيق محمد تقی الایروانی، (قم،

جماعه المدرسين، (١٤٠٩).

- البغدادي، محمدبن حبيب، *الضمق فی اخبار قريش*، صححه و علق عليه خورشيد احمد فاروق، (بیجا، بیتا، عالم الكتب).
- بلاذري، احمد بن يحيى، *انساب الاشراف*، تحقيق محمود الفردوس العظم (دمشق، داراليقظه العربيه، ١٩٩٨).
- جلالی مقدم، مسعود، «ابن ابي العوجا»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ٢.
- الحر العاملی، محمد بن الحسن، *الوسائل الشیعیة*، التحقیق محمد السرازی (بیروت، دارالحیاء التراث العربي، بیتا)
- الرازی، محمدبن عمر، *المحصول فی علم اصول الفقه* (الرياض، جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامية، بیتا).
- الرواندی، قطب الدین، *الخرائج و الجرائم* (قم، مؤسسه الامام المهدی، بیتا).
- زریاب، عباس، «ابن مقفع»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ٤.
- ———، سیره رسول الله، بخش اول: از آغاز تا هجرت (تهران، سروش، ١٣٧٠).
- زرینکوب، عبدالحسین، باکاروان اندیشه (تهران، امیرکبیر، ١٣٦٩).
- ———، *تاریخ ایران بعد از اسلام* (تهران، امیرکبیر، ١٣٧٣).
- ———، *تاریخ مردم ایران*، کمکش با قدرتها (تهران، امیرکبیر، ١٣٦٧).
- ———، *کارنامه اسلام* (تهران، امیرکبیر، ١٣٦٩).
- شریف مرتضی، امالی المرتضی، التحقیق احمدبن الامین الشنقطی (قم، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، ١٣٢٥ق/١٩٠٧م).
- صدوق، *التوحید*، تحقيق هاشم الحسینی الطهرانی (قم، جماعه المدرسين، ١٣٧٨).

- ، من لا يحضره الفقيه، التحقيق على اكبر غفارى (قم، جامعة المدرسين، ۱۴۰۴ق).
- الطبرسى، احمدبن على، الاحجاج، التحقيق محمدباقر الخرسان (النجف، دارالتعمان، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م).
- الطبرسى، الفضل بن الحسن، اعلام الورى باعلام الهدى (قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷ق).
- طبرى، محمدبن جریر، تاریخ الاسم والملوک (بیروت، الاعلمى، بی تا).
- طوسى، محمدبن الحسن، الاماوى، (قم، دارالنقاوه، ۱۴۱۴ق).
- ، اختصار معرفة الرجال معروف برجال الكشى، تصحيح وتعليق محمدباقر الحسينى و مهدى الرجائى (قم، آل البيت، ۱۴۰۴ق).
- ، تهذيب الاحکام، التحقيق حسن الخرسان، الطبعة الرابعة (قم، دارالكتب الاسلامية، ۱۳۶۵).
- عسکرى، مرتضى، یکصد و پنجاه صحابى ساختگى، ترجمة عطاء محمد سردارنيا (تهران، کوکب، ۱۳۶۱).
- عطوان، حسين، الزندقة و الشعوبية فى العصر العباسى الاول (بیروت، دارالجبل، بی تا).
- القمى، عباس، الانوار البهيه فی تواریخ الحجج الالهیه (قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۷ق).
- الکراجکى، محمد بن على، کنز الفوائد، الطبعة الثانية (قم، مکتبة المصطفوى، ۱۴۱۰).
- الکلینى، محمد بن یعقوب، اصول کافى، صححة و علّق عليه على اکبر الغفارى (تهران، دارالكتب الاسلامية، ۱۳۸۸ق).
- المجلسى، محمدباقر، بحار الانوار، الطبعة الثانية (بیروت، الوفاء، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م).
- مطہری، مرتضى، خدمات مقابل اسلام و ایران (قم، صدر، ۱۳۷۱).

-
- مفضل بن عمرو، توحيد مفضل، با مقدمة محمد تقى شوشتري، ترجمة محمد باقر مجلسى (تهران، صدر، بي تا).
- مفید، محمد بن محمد بن النعمان، الارشاد فی حجج علی العباد، تحقيق مؤسسه آل البيت لتحقيق التراث (قم، دارالمفید، ١٤١٣).
- المقدسی، مطهر بن الطاهر، البدء و التاریخ (القاهرة، مكتبة ثقافة الدينیه، بي تا).
- الموسوی الخوئی، ابوالقاسم، معجم الرجال العدیث و تفصیل طبقات السرواء، تحقيق لجنة التحقيق، الطبعه الخامسه، (بي جا، بي تا، ١٤١٣ق).
- _____، اخبار الدولة العباسیه، تحقيق عبدالعزیز الدوری، عبدالجبار المطلبو (بیروت، دارالطبیعة، بي تا).